

قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل



هادی سلیمانپور*
عبادالله مولایی**

* استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

hadi.soleimanpour@gmail.com

** استاد مدعو دانشکده روابط بین‌الملل و کارشناس ارشد وزارت امور خارجه

edhmolaei@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۰/۱۹

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۴

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول، بهار ۱۳۹۲، صص ۳۴-۷.

چکیده

قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور، موضوع اصلی مناظره‌های نظری سال‌های اخیر در هر دو سطح منطقه‌ای و جهانی بوده است. بریک و یا بریکس، عناوین و سرواژه‌های مختلفی هستند که در اشاره به گروه‌بندی کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی کاربرد یافته‌اند. با توجه به اهمیت فزاینده قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل، واکاوی و بررسی مشخصه‌ها، چشم‌اندازها و آثار جهانی قدرت‌یابی آنها می‌تواند فهم و شناخت ما را از نظام بین‌الملل در حال تحول، ژرف‌تر سازد. نگارندگان در پاسخ به پرسشی پیرامون نقش قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل، به ارزیابی این فرضیه پرداخته‌اند که «قدرت‌های نوظهور، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به ساختار قدرت نظام بین‌الملل پسانتقالی ایفا می‌نمایند». بر مبنای نتایج و یافته‌های پژوهشی مقاله حاضر، قدرت‌های نوظهور به رغم موانع و چالش‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی موجود، از طریق هویت‌سازی بین‌المللی و زمینه‌سازی برای جابه‌جایی تدریجی قدرت و بازتوزیع نقش و نفوذ، از جایگاه برجسته‌ای در اقتصاد و سیاست جهانی برخوردار می‌شوند.

واژه‌های کلیدی: قدرت‌های نوظهور، بریکس، نظام بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل، سیاست بین‌الملل

مقدمه

پیدایی قدرت‌های نوظهور، یکی از مختصات و مشخصه‌های مهم چشم‌انداز بین‌المللی روزگار جدید است. بازخیزی چین، هند و برزیل و بازگشت روسیه به صحنه بین‌المللی، سرمشق‌های ژئوپولیتیکی سیاست جهانی را متغیر ساخته و در سیاست‌گذاری بین‌المللی همه بازیگران نظم بین‌الملل، بازتاب یافته است. قدرت‌های نوظهور که در ادبیات اقتصاد و سیاست بین‌الملل عمدتاً در قالب گروه‌بندی «بریک» (برزیل، روسیه، هند و چین) و «بریکس» (برزیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی) شهرت یافته‌اند، امروزه یکی از موضوع‌های اصلی مناظره‌های نظری را در سطوح منطقه‌ای و جهانی تشکیل می‌دهند. با توجه به آثار این گروه‌بندی بر نظام بین‌الملل دوره انتقالی، واکاوی ماهیت، افق‌ها و پیامدهای بین‌المللی قدرت‌یابی آن ضرورتی تردیدناپذیر بوده و می‌تواند به فهم و شناخت جهان آینده و اتخاذ سیاست‌ها و تدوین راهبردهای مناسب مدد رساند.

مقاله حاضر با بازخوانی و بررسی ادبیات موجود پیرامون بریکس، به عنوان نماد قدرت‌های نوظهور و تحلیل مختصات، چشم‌اندازها، چالش‌ها و جایگاه بین‌المللی این گروه‌بندی، تلاش دارد تا با بهره‌جستن از روش‌های تحلیلی و شیوه نسبت‌سنجی، به ارزیابی نسبت معنادار و متقابل میان «قدرت‌های نوظهور» و «نظام بین‌الملل انتقالی»، به عنوان دو متغیر مستقل و وابسته پردازد. نگارندگان در این زمینه و در پاسخ به این پرسش که قدرت‌های نوظهور چه نقشی در نظام بین‌الملل انتقالی ایفا می‌نمایند؟ به ارزیابی این فرضیه پرداخته‌اند که «قدرت‌های نوظهور، به عنوان پدیده نظام بین‌الملل دوره انتقالی، بر ساختار قدرت در نظام بین‌الملل پسانتقالی اثر خواهند گذاشت».

بر مبنای یافته‌های این مقاله، قدرت‌های نوظهور هنوز در آغاز فرایند قدرت‌یابی قرار داشته و به‌رغم موانع و چالش‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی موجود، اینک

فرایند هویت‌سازی بین‌المللی را طی می‌نمایند که فرجام آن، نقش‌آفرینی در اقتصاد و سیاست جهانی از مجرای بازتوزیع نقش، نفوذ و قدرت در حوزه‌های مختلف نظام بین‌الملل خواهد بود. از این رو، یکی از آثار قدرت‌یابی بازیگران جدید، طرح موضوع جابجایی و یا چرخش قدرت و نسبت میان قدرت‌های سنتی و قدرت‌های نوظهور در این رهگذر است.

روشن نبودن نوع و ماهیت بازیگری دو گروه‌بندی قدرت‌های سنتی و نوظهور در دوره انتقالی نظام بین‌الملل، سبب شده است تا موازنه قدرت بین دو طیف قدرت در جهان، تا آینده قابل پیش‌بینی نامتوازن باشد؛ اما هر دو گروه‌بندی با رقابت فشرده با یکدیگر، به مدیریت روابط خارجی خود در شرایط ابهام پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد قدرت‌های نوظهور، با تداوم رشد اقتصادی، حوزه نفوذ و قدرت چانه‌زنی و تصمیم‌سازی و بازیگری خود در نظام بین‌الملل را افزایش داده و به تدریج به مرکزی اثرگذار در سیاست و اقتصاد بین‌الملل تبدیل می‌شوند.

از این رو، اگرچه قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور به گسست بنیادی در نظام بین‌الملل موجود منجر نشده است، اما تردیدی نیست که منافع و جهان‌بینی‌های متفاوت بازیگران غیرغربی در مقام مولفه جدید محیط بین‌المللی، می‌تواند تغییراتی را در آرایش و سرشت سیاست جهانی پدید آورد. تحرکات بین‌المللی قدرت‌های مزبور، گویای این واقعیت است که اعضای این گروه‌بندی متناسب با شرایط نظام بین‌الملل و موقعیت خود در آن، از طیفی از گزینه‌ها یعنی از همگرایی تا واگرایی پیروی می‌نمایند؛ اما هویت بین‌المللی و سمت و سوی آینده آنها در چگونگی شکل‌دهی به نظم بین‌المللی نقش‌آفرین خواهد بود. مفهوم شناسی قدرت‌های نوظهور، ماهیت منطقه‌ای قدرت‌های نوظهور، مختصات، چالش‌ها و چشم‌اندازهای بریکس، نسبت قدرت‌های سنتی و قدرت‌های نوظهور و جمع‌بندی پایانی گفتارهای اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهند.

۱. مفهوم شناسی قدرت‌های نوظهور

یکی از مشخصه‌های نظام بین‌الملل دوره انتقالی، پیدایی بازیگران جدید و طرح موضوع جابجایی قدرت جهانی بوده است. این موضوع به ویژه از آغاز سده

بیست و یکم و با قدرت‌نمایی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نوظهور، در کانون توجهات و تاملات نظری سیاست جهانی قرار گرفت. از این بازیگران در ادبیات روابط بین‌الملل با عناوین و تعابیر مختلفی یاد شده است. قدرت‌های محوری،^۱ قدرت‌های منطقه‌ای،^۲ قدرت‌های میانه^۳ و قدرت‌های نوظهور،^۴ از آن جمله‌اند. به رغم تعدد مفهومی عناوین قدرت‌ها در سلسله مراتب قدرت جهانی، به نظر می‌رسد تعبیر قدرت‌های نوظهور از بسامد گسترده‌تری برخوردار شده است (Flemes, 2010).

تحلیل ماهیت و فرایند قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور و دیدگاه‌ها و سیاست‌های قدرت‌های سنتی در قبال آنها، از رهیافت‌ها و سنت‌های نظری رایج در روابط بین‌الملل اثر پذیرفته است. سنت رئالیستی از راهبرد تقابل جویانه جانبداری نموده و سنت لیبرالی، به راهبرد تعامل جویانه در این زمینه اقبال نشان داده است. رئالیست‌ها قدرت‌یابی این قدرت‌ها را در قالب آموزه‌های سیاست قدرت‌محور بررسی نموده و خواهان اتخاذ سیاست‌های موازنه قدرت و مهار در مواجهه با آنها می‌باشند. به باور این طیف، قدرت‌های نوظهور با ارزش‌ها و هنجارهای بنیادی غربی همسوئی تام و تمامی ندارند و باید تا پیش از پذیرش این هنجارها در حاشیه نظام حکمرانی جهانی باقی بمانند. رهیافت لیبرالی اما قدرت‌های نوظهور را بازیگرانی تلقی می‌نماید که به میانجی و ابستگی متقابل و تقسیم کار بین‌المللی اقتصادی و تجاری با قدرت‌های سنتی، پیوسته بوده و تمایلی به زوال نظم اقتصادی موجود ندارند و تعامل با آنها به نهادینه‌سازی نظم موجود می‌انجامد. دیدگاهی دیگر بر لزوم تعامل و همگرایی قدرت‌های نوظهور در حکمرانی جهانی،^۵ برای تبدیل آنها به «سهامداران مسئول»^۶ تاکید می‌کند (Ikenberry, 2008).

مفهوم قدرت اگرچه مهم‌ترین مضمون سنت رئالیستی به شمار می‌رود، اما دیگر

1. Pivotal States
2. Regional Powers
3. Middle Powers
4. Emerging Powers
5. Global Governance
6. Responsible Partners



رهیافت‌ها و سنت‌های نظری روابط بین‌الملل نیز با ابتناء به این مفهوم، به تفسیر نظام بین‌الملل پرداخته‌اند. پایان جنگ سرد، برداشت از قدرت در نظام بین‌الملل را متحول ساخته و قدرت‌های منطقه‌ای از استقلال عمل بیشتر و نقش برجسته‌تری در سیاست بین‌الملل برخوردار شدند. به عبارت دیگر، پایان نظام دوقطبی و رقابت ابرقدرت‌ها، حوزه مانور قدرت‌های منطقه‌ای را افزایش داده و با ابتناء به خلاء قدرت در مناطق مهم جهانی، زمینه را برای نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای در شکل‌دهی به آرایش سیاسی و بازتوزیع نقش‌ها و بازتعریف جایگاه‌ها فراهم آورد.

در این چهارچوب تحلیلی، دولت‌ها در مقام واحدهای اصلی تشکیل دهنده نظام بین‌الملل، متناسب با مولفه‌ها و ظرفیت‌های مادی و معنایی خود در سلسله مراتب جهانی قدرت، به انواع مختلفی تقسیم شده‌اند. «قدرت جهانی»^۱، «قدرت بزرگ»^۲، «قدرت منطقه‌ای»^۳ و «قدرت میانه»^۴ از آن جمله‌اند. «قدرت نوظهور» اما اصطلاحی است که به رغم بسامد گسترده در ادبیات سیاست و اقتصاد بین‌الملل، هنوز از صورت‌بندی مفهومی جامعی برخوردار نشده است. با وجود این که نقش‌آفرینی منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت‌های نوظهور، آنها را به واقعیت شاخص اقتصاد و سیاست بین‌الملل تبدیل نموده است، اما فرایندمحور بودن پیدایش و ابهام در فرجام و آرایش قطعی آنها در این زمینه منشاء اثر بوده است. به همین دلیل است که هنوز درباره نام‌گذاری این قدرت‌ها اجماعی پدید نیامده است (Renard, 2010).

بدینسان فقدان چهارچوب تحلیلی روشن، سبب شده است تا نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به تعمیم مفاهیم، یافته‌ها و آموزه‌های سنت نظری دوران جنگ سرد؛ برای مطالعه قدرت‌های در حال ظهور بپردازند. همسان شمردن قدرت‌های نوظهور با مفهوم سنتی قدرت‌های میانه که عمدتاً در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل افاده معنا می‌نمود، از این نکته حکایت دارد. در گذشته از تعبیر قدرت‌های میانه برای توصیف موقعیت کشورهای نظیر کانادا، استرالیا و دولت‌های اسکاندیناوی

-
1. Super Power
 2. Great Power
 3. Regional Power
 4. Middle Power

استفاده می‌شد. تفاوت قدرت‌های میانه با قدرت‌های نوظهور، در این نکته نهفته است که رفتار بین‌المللی و مواضع سیاست خارجی قدرت‌های میانه به حفظ وضع موجود و ثبات نظم جهانی معطوف بود؛ زیرا این قدرت‌ها بخشی از نظم جاری به شمار می‌آمدند (Schoeman, 2000).

اگرچه مفهوم قدرت میانه برخی از سویه‌های قدرت‌های نوظهور را تبیین می‌نماید، اما پرتو کاملی بر همه مشخصه‌های آنها نمی‌افکند. از این حیث، چهارچوب‌های مفهومی و تحلیلی سنتی برای مطالعه قدرت‌های نوظهور، نابسند و نامناسب می‌نمایند. این کاستی سبب شده است تا تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل، از هر دو اصطلاح قدرت‌های میانه و قدرت‌های منطقه‌ای برای توصیف ویژگی‌های قدرت‌های مزبور سود جویند. نکته درخور توجه دیگر این است که نسبت معناداری میان قدرت‌های میانه با قدرت‌های منطقه‌ای به چشم نمی‌خورد؛ به ویژه آن که در دوره جنگ سرد، قدرت‌های میانه جایگاه خاصی در گروه‌بندی‌های منطقه‌ای نداشتند (Cox and Sinclair, 1996).

«قدرت منطقه‌ای» اصطلاح رایج رئالیست‌ها در دوره جنگ سرد بود. با وجود بسامد قدرت منطقه‌ای در ادبیات سیاست جهانی، در تعریف مختصات این قدرت‌ها نیز اجماعی وجود ندارد. در دوره پس از پایان جنگ سرد، مفاهیم و اصطلاحات روابط بین‌الملل بازتعریف شدند. چنان که رهیافت سازه‌انگارانه ابعاد جدیدی مانند توانمندی‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی را برای فهم مفهوم قدرت منطقه‌ای مورد توجه قرار داد. در این فضای نوپدید، بسیاری از تحلیل‌گران بیش از آن که به قیاس قدرت‌های در حال ظهور با قدرت‌های میانه بپردازند، به سنجش این مفهوم با قدرت‌های منطقه‌ای گرایش نشان داده و قدرت‌های نوظهور و یا در حال ظهور را نیز قدرت‌های منطقه‌ای به شمار آوردند. برمبنای مطالعات انجام شده افزون بر اعضای بریکس، جمهوری اسلامی ایران، مکزیک، نیجریه، مصر، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، کره جنوبی، ویتنام، اندونزی، مالزی و فیلیپین، در رده‌های بعدی فهرست قدرت‌های در حال ظهور قرار دارند (Nolte, 2010).

با توجه به ملاحظات پیش گفته، به رغم تبدیل موضوع قدرت‌های نوظهور به موضوع مناظره‌های نظری، هنوز صورت‌بندی مفهومی تمام‌عیاری در این زمینه ارائه

نشده و در غیاب رهیافت نظری بدیل، پژوهش‌ها و تفسیرهای موجود عمدتاً از مفاهیم و چهارچوب‌های تحلیلی سنتی نظام بین‌الملل، اثر و الهام پذیرفته‌اند. وانگهی به نظر می‌رسد قدرت‌های سنتی با اشاعه این نظریه پردازی، تلاش دارند تا در شکل‌دهی به هویت بین‌المللی قدرت‌های نوظهور، نقش‌آفرین باشند (Young, 2010).

۲. ماهیت منطقه‌ای قدرت‌های نوظهور

یکی از مختصات دوران انتقالی نظام بین‌الملل، برقراری نسبت تازه میان دو حوزه منطقه‌ای و جهانی است. در این رهگذر، گرایش به منطقه‌گرایی و اشاعه نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای، از ویژگی‌های بارز دوره انتقالی حاکم بر روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. این تحول موجب شده است تا مفهوم منطقه نقش شاخصی در شکل‌دهی به نظم جهانی آینده برعهده گیرد و قدرت‌های نوظهور، سیاست منطقه‌ای را به درآمدی برای پیشبرد سیاست بین‌المللی خود تبدیل سازند. رواج اصطلاحات و تعابیری مانند «جهان مناطق»^۱ و «نظم جهانی چند منطقه‌ای»^۲ در ادبیات روابط بین‌الملل، از این روند حکایت دارد (Katzenstein, 2005; Hurrell, 2007).

افزون بر نقش منطقه‌گرایی،^۳ همگرایی منطقه‌ای^۴ و به طور کلی «امر منطقه‌ای»،^۵ مفردی برای قدرت‌نمایی قدرت‌های در حال ظهور به شمار می‌رود و مفهوم قدرت در حال ظهور، پیوند ژرف و معناداری با مفهوم منطقه یافته است. موقعیت منطقه‌ای و منطقه به مثابه سکوی پرش و نخستین نماد قدرت‌نمایی این قدرت‌ها، سبب شده است تا قدرت‌های در حال ظهور، همزمان قدرت منطقه‌ای نیز قلمداد شوند. نظر به این که فرایند منطقه‌گرایی یکی از مشخصه‌های مهم روابط بین‌الملل معاصر به حساب می‌آید، قدرت‌های در حال ظهور هم نسبت استواری با این فرایند یافته و درصدد برآمده‌اند تا از امکانات منطقه‌گرایی برای ارتقاء جایگاه و بازیگری بین‌المللی خود سود جویند (Nolte, 2010).

-
1. World of Regions
 2. Multiregional World Order
 3. Regionalism
 4. Regional Integration
 5. The Regional

در این معنا منطقه‌گرایی و جهان‌گرایی^۱ به دو فرایند همزمان و مکمل در مسیر قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور تبدیل شده و «هویت منطقه‌ای»، نقطه عزیمت «هویت جهانی» آنها محسوب می‌شود. به بیان دیگر، منطقه نقطه عزیمت قدرت‌نمایی جهانی این قدرت‌ها به شمار می‌آید. با توجه به نقش دوران‌ساز مناطق جغرافیایی در تحول و دگرذیسی نظام بین‌الملل و شکل‌دهی به نظم چند منطقه‌ای آینده، قدرت‌های نوظهور مناطق پیرامونی خود را حوزه نفوذ و فرافکنی قدرت تلقی می‌نمایند.

یکی دیگر از مختصات منطقه‌گرایی این دوران، چرخش تاریخی در نقش قاره آسیا در معادلات اقتصادی و سیاسی جهانی است. تعلق مهم‌ترین قدرت‌های نوظهور به این حوزه، جابجایی ژئوپولیتیک مرکز جاذبه قدرت جهانی از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام و تبدیل قاره کهن به قدرت اقتصادی و بازیگر سیاسی تراز اول نظام بین‌الملل، سبب شده است تا تعبیر تبدیل سده بیست‌ویکم به «سده آسیایی» در ادبیات سیاست و اقتصاد بین‌الملل این دوران، رواج گسترده‌ای یابد (Shaw, Cooper and Antkiewicz, 2007).

در این چشم‌انداز، چین خود را قدرت شاخص آسیا تلقی کرده و به بازیگری در حوزه پیرامونی و نظام بین‌الملل چشم دوخته است؛ روسیه به احیای پیوندهای خود با حوزه شوروی پیشین می‌اندیشد. سازمان همکاری شانگهای^۲ از این حیث حائز اهمیت بوده و به ابزاری برای ارتباط نهادی روسیه، چین و کشورهای آسیای مرکزی تبدیل شده است. در عین حال، فرایند قدرت‌نمایی منطقه‌ای و چیرگی این قدرت‌ها بر مناطق جغرافیایی پیرامونی، چالش‌برانگیز می‌نماید. روابط قدرت‌های نوظهور میان دو گزینه رقابت و همکاری در نوسان بوده و نوعی «رقابت توأم با همکاری» و یا «همکاری توأم با رقابت»، بر روابط میان آنها سایه افکنده است. همزمان چالش‌های همگرایی منطقه‌ای، این قدرت‌ها را از امکان پیشبرد تمام‌عیار اهداف بین‌المللی خود باز می‌دارد.

اگرچه چین به آسیای شرقی چین‌محور، هند به اقیانوس جنوبی هندمحور،

1. Globalism

2. Shanghai Cooperation Organisation

روسیه به قفقاز و آسیای مرکزی روسیه‌محور و برزیل به امریکای جنوبی برزیل‌محور و افریقای جنوبی به حوزه افریقای سیاه چشم دوخته‌اند، اما هریک با موانع و چالش‌های مهمی در تحقق بخشیدن به این اهداف مواجه هستند. چنان‌که هند نیز علاوه بر موضوع روابط رقابتی با چین، در احاطه همسایگان چالش برانگیزی مانند افغانستان و پاکستان قرار دارد. برزیل نیز هنوز نتوانسته است مدیریت معادلات قدرت در امریکای جنوبی را برعهده گیرد. این امر سبب شده است تا گرایش این قدرت‌ها بین اهداف منطقه‌ای و جهانی نوسان یافته و در غیاب منطقه با ائتلاف‌سازی‌های فرامنطقه‌ای، به پی‌جویی اهداف بین‌المللی خود روی آورند. بدین ترتیب، اولین چالش مهم بریکس رخ نموده و ظرفیت‌های این گروه‌بندی در بوته آزمون قرار گرفته است. محدودیت‌های هریک از کشورهای عضو بریکس در عبور از تنگناهای منطقه‌ای خود، بر میزان نقش‌آفرینی مجموعه قدرت‌های نوظهور بر مدیریت نظام بین‌الملل پساانتقالی موثر است.

از طرف دیگر، در مجموع قدرت‌های در حال ظهور، جملگی به جهان جنوب و کشورهای در حال توسعه یعنی حوزه‌ها و مناطق جغرافیایی غیرغربی تعلق دارند. به رغم این تعلق هویتی بریکس، اما برخلاف تعبیر سنتی پیش‌گفته معنای خود را از سنت جغرافیایی اخذ نموده است. به همین سبب به تعبیر برخی پژوهشگران، تداوم این روند موجب خواهد شد تا مفاهیم «جهان سوم» و «جنوب جهانی» نیز بلاموضوع شوند؛ زیرا در این شرایط قدرت‌های نوظهور با بازتعریف مفاهیم مزبور، ساختار نظام بین‌الملل را تحت تاثیر قرار خواهد داد (Hurrell and Sandeep, 2012).

روابط بین «جنوب در حال ظهور» و «جنوب در حال توسعه»، در سال‌های اخیر تغییراتی را شاهد بوده است و در صورت «شمالی شدن» و همگرایی این قدرت‌ها با مقتضیات نظم بین‌المللی موجود، این تحول می‌تواند بر پیوندهای پیشین آنها با این مناطق اثر گذارد؛ اما پیوند با این حوزه‌ها و همکاری جنوب - جنوب، موجب می‌شود تا قدرت‌های نوظهور، افزون‌بر اهداف اقتصادی و تجاری، از همگرایی سیاسی با این حوزه برای پیشبرد اهداف بین‌المللی و ارتقاء موقعیت خود در نهادهای اقتصادی و سیاسی جهانی سود جویند. این پیوندهای اقتصادی به قدرت‌های نوظهور امکان نفوذ در حوزه جنوب را بخشیده و موجب شده است تا آنها همزمان از این پیوندها برای

جلب حمایت‌های سیاسی این حوزه در بحران‌ها و منازعات بین‌المللی بهره‌مند شوند. همکاری قدرت‌های نوظهور با کشورها و مناطق جنوب در حوزه اقتصادی، با اعطای کمک‌های توسعه‌ای در قالب وام و اعتبار و سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم نیز افزایش یافته است. به هرروی تعریف نسبت میان بریکس و جنوب در حال توسعه با توجه به نوع رابطه آن با شمال و نظم جهانی موجود، موضوع مهم دیگری است که ظرفیت و میزان اثرگذاری این نهاد را بر نظام بین‌الملل به نمایش می‌گذارد.

۳. مختصات، چالش‌ها و چشم‌اندازهای بریکس

چنان که اشاره شد پیدایش قدرت‌های نوظهور یکی از مشخصه‌های مهم چشم‌انداز نظام بین‌الملل معاصر است. قدرت‌های مزبور که عمدتاً در قالب بریکس، بریکس و یا بریکسام گروه‌بندی شده‌اند، بازتاب تحولات دوران‌ساز نظام بین‌الملل بوده و هم بر سرشت و سرنوشت آن اثر تعیین‌کننده‌ای برجای نهاده است. سرواژه بریکس به عنوان نام اختصاری قدرت‌های نوظهور، نخستین بار در سال‌های نخست سده جاری از سوی نهادهای مطالعاتی بانکداران سرمایه‌گذار و در اشاره به اقتصادها و بازارهای در حال ظهور در حوزه سرمایه‌گذاری یعنی برزیل، روسیه، هند و چین طرح شد و در پی آن از رواج گسترده‌ای در گفتمان اقتصاد سیاسی بین‌الملل برخوردار شد (Wilson and Purushothaman, 2003).

این اصطلاح از سال ۲۰۰۹، یعنی همزمان با برگزاری نخستین اجلاس سران کشورهای بریکس در روسیه، علاوه بر معنای اقتصادی از ماهیتی سیاسی نیز برخوردار شده و وارد ادبیات روابط بین‌الملل و سیاست جهانی شد. بریکس با برخورداری از ۲۵ درصد سرزمین و ۴۰ درصد جمعیت، حدود ۱۴/۵ درصد تولید ناخالص داخلی و ۱۲/۸ درصد تجارت جهانی را در اختیار دارد و پیش‌بینی می‌شود تا ۲۰۵۰، بازیگر اقتصادی مهم جهان را تشکیل دهد. از سوی دیگر ممکن است با پیوستن برخی از بازیگران منطقه‌ای و کشورهای دیگر به این مجموعه، گروه‌بندی قدرت‌های نوظهور تقویت شده و از موقعیت برتری برخوردار شود (Ladwig, 2012). شایان توجه است که اگرچه اقتصاد تنها مولفه قدرت‌یابی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی نبوده است، اما در پیدایی و نقش‌آفرینی قدرت‌های در حال ظهور نقش

شاخصی برعهده داشته است. مفهوم پردازی اولیه این قدرت‌ها در قالب اصطلاحاتی نظیر «اقتصادهای در حال ظهور» و یا «بازارهای در حال ظهور» نیز از همین ویژگی اثر پذیرفته بود. به همین دلیل در تحلیل‌های موجود، قدرت‌های نوظهور عمدتاً با معیارهای اقتصادی سنجیده می‌شوند. توسعه صنعتی و فناورانه، نرخ رشد اقتصادی، میزان تولید ناخالص داخلی، نرخ درآمد سرانه، برخورداری از سهم شاخص در بازار تولید کالا و خدمات و نقش آفرینی در عرصه تجارت منطقه‌ای و جهانی، از جمله این معیارها می‌باشند (Praghan and Lazaroiu, 2011).

به این گروه از معیارها باید شاخص‌هایی نظیر ظرفیت تولید علم، ضریب توسعه انسانی، نهادینه شدن تحقیق و توسعه در ساختار برنامه‌ریزی ملی، دستیابی به نرخ رشد دو رقمی در تولید گروهی از محصولات با فن‌آوری بالا را نیز اضافه کرد. از سوی دیگر، قدرت‌های نوظهور از فرایند جهانی شدن اقتصاد و تحولات نظام بین‌الملل در دوره پساجنگ سرد نیز اثر پذیرفته و با دستیابی به امکانات منطقه‌ای و جهانی جدید، به یکی از مولفه‌های مهم اقتصاد جهانی تبدیل شده‌اند. رشد اقتصادی و افزایش سهم این قدرت‌ها از صادرات و واردات جهانی، آنها را به رده ده اقتصاد برتر جهان ارتقاء بخشیده است؛ به نحوی که اینک در ادبیات اقتصاد جهانی، از بریکس به عنوان گروه‌بندی اقتصادی دوم جهانی در برابر گروه هفت کشور صنعتی جهان غرب، سخن رانده می‌شود (Subacchi, 2008).

در این رده‌بندی چین در رده دوم، هند در رده چهارم، روسیه در رده ششم و برزیل در رده هفتم اقتصاد جهانی قرار گرفته‌اند. بریکس همزمان فرایند مبادلات تجاری درون‌گروهی میان کشورهای عضو را نیز افزایش داده است. دولت‌های عضو این گروه‌بندی در صدند تا سال ۲۰۱۵، تجارت درون‌گروهی خود را از ۲۳۰ میلیارد دلار به ۵۰۰ میلیارد دلار افزایش دهند. این هدف‌گذاری به تدریج در روابط اقتصادی و تجاری دولت‌های بریکس با یکدیگر بازتاب یافته است. جایگزینی چین به جای امریکا به عنوان مهم‌ترین شریک تجاری برزیل، از این فرایند حکایت دارد (Roberts, 2011).

نگاهی گذرا به موقعیت کشورهای عضو بریکس، روشن‌گر مختصات، جایگاه و چشم‌انداز آینده این گروه‌بندی نوظهور در اقتصاد و سیاست جهانی است. چین مهم‌ترین بازیگر بریکس محسوب شده و این گروه‌بندی، سرشتی چین‌محور دارد.

تفاوت سطح رشد اقتصادی میان چین با دیگر اعضا، واقعیت این گروه‌بندی است. این کشور که در پایان سال ۲۰۰۱، به سازمان جهانی تجارت پیوست، در دوره پساجنگ سرد با متوسط نرخ رشد اقتصادی ۹/۵ درصدی، هزینه پایین نیروی کار و بازارهای بزرگ، بیشترین سرمایه‌گذاری‌های خارجی را به خود جلب نموده است. چین به دلیل وزنه جمعیتی و اقتصادی، از جایگاه متمایزی در نظام بین‌الملل برخوردار شده و از قدرت‌های مالی و تجاری برجسته اقتصاد جهانی محسوب می‌شود. ثبات بخشی به محیط بین‌الملل، تقویت هویت بین‌المللی، افزایش قدرت اثرگذاری و چانه‌زنی و رویارویی با تصویرسازی منفی از چین، از جمله مهم‌ترین اهدافی هستند که چین از رهگذر همکاری با بریکس پی‌جویی می‌نماید (Glosny, 2010).

چین با جمعیت ۱/۳ میلیارد نفری، پرجمعیت‌ترین کشور و با ۱۰ میلیون کیلومتر مربع مساحت، سومین کشور بزرگ جهان پس از روسیه و کانادا به شمار می‌رود. این کشور همزمان با عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل، برخوردار از بازدارندگی هسته‌ای و با ۲/۲۵ میلیون نیروی نظامی، بزرگ‌ترین ارتش جهان را دارا است. با توجه به این تصویرپردازی، بسیاری از تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌ها چین را داعیه‌دار واجد شرایط چالشگری امریکا دانسته و به عواملی مانند ناخرسندی از موقعیت فعلی، خارج بودن از مدار ائتلاف با امریکا و مخالفت با نظم امریکایی دوره جنگ سرد، در این زمینه اثرگذار تلقی می‌نمایند. چین اینک به یکی از قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی عمده جهان تبدیل شده است و از هم اکنون، به سرمایه‌گذاری در قاره‌های افریقا و امریکای لاتین برای تامین و دسترسی به مواد خام و انرژی دست زده است. (Shaw, Cooper and Antkiewicz, 2007)

هند نیز از جمله قدرت‌های نوظهوری است که گام‌های بلندی در برخی از عرصه‌های قدرت برداشته است، اما با معماهای امنیتی اثرگذاری در آسیا مواجه است. هند داعیه‌دار چالشگری با نظام بین‌الملل نبوده و به رفع موانع توسعه اقتصادی و زمینه‌سازی برای بازیگری منطقه‌ای و بین‌المللی خود می‌اندیشد. چندپارچگی قومی و مذهبی و مسائل اقتصادی و اجتماعی داخلی و چالش‌های سیاست منطقه‌ای و ابهام در دورنمای روابط با پاکستان و چین، از موضوعات تعیین کننده در جهت‌دهی به رفتار بین‌المللی این کشور محسوب می‌شوند. هندی‌ها از روابط خود با امریکا، ژاپن و روسیه

برای موازنه‌گری در برابر چین بهره‌جسته و امریکا نیز هند را همانند ژاپن مخاطب مهمی برای همکاری در مهار چین و ممانعت از جایجایی و تغییر موازنه قدرت در آسیا قلمداد می‌نماید (Narlikar, 2006, Hurrell, 2006).

روسیه اگرچه جنگ سرد را به امریکا واگذار نمود، اما غرب نتوانست روسیه را به حامی نظم بین‌المللی غرب محور تبدیل نماید. در دوره پساجنگ سرد، روسیه اتحادیه اروپایی را مرکز قدرتی تلقی می‌نمود که می‌تواند مستقل از امریکا مخاطب این کشور باشد، اما در آغاز سده جاری به تدریج دریافت که اتحادیه اروپایی در قالب سیاست قدرت محور، هنوز با واقعیت فاصله داشته و طیف غیرامریکایی به شمار نمی‌رود. در این دوره روسیه نیز از نظر سیاسی و استراتژیکی در حال تحول بوده است.

این کشور به موازات توجه به درس‌های آموخته شده از تجارب پیشین غرب‌گرایی و همگرایی با اروپا همچنان به فرایند هویت‌سازی بین‌المللی خود در فضای نوظهور، با الهام از سنت‌های روسی، اسلاوی و ارتدوکس، اوراسیایی و غرب‌گرایی حاکم بر مناظره هویتی تاریخ معاصر این کشور تداوم بخشیده است تا بتواند افق‌های جدیدی فراروی سیاست خارجی خود ترسیم نماید. امنیت نظامی و صادرات انرژی، مهم‌ترین سهم را در تعاملات روسیه با کشورهای غربی برعهده دارند. اما به نظر می‌رسد هر دو طرف برای افزایش حوزه مانور و آزادی عمل در روابط فیمابین، به گزینه‌های دیگر نیز توجه داشته‌اند. تلاش برای ایجاد شبکه آسیایی، مفتری است برای کاهش وابستگی روسیه به بازارهای اروپایی و جایجایی زیرساخت‌ها خصوصاً در زمینه انرژی در اروپا، جهت به حداقل رساندن وابستگی به روسیه است.

در مجموع، روسیه از موقعیت فعلی خود در نظام بین‌الملل ناخرسند بوده و به بازسازی جایگاه خود به عنوان قدرت بزرگ می‌اندیشد. از این رو جهان غرب فرایند بازخیزی این کشور را با بدگمانی و نگرانی پی‌جویی می‌نماید. در سیاست‌های اعلامی جهان غرب، این بدگمانی و نگرانی یکی از عوامل گسترش جغرافیایی و استقرار سامانه موشکی ناتو بوده است. به همین سبب، در حال حاضر روابط روسیه با غرب در پرتو تلاش‌های امریکا و ناتو برای گسترش حوزه نفوذ هنجاری و ژئوپولیتیکی و پیشبرد سامانه دفاع موشکی در اروپای شرقی، در وضعیت مطلوبی قرار ندارد.

روسیه امروز برای تضمین موقعیت خود در نظام بین‌الملل با چالش‌های جمعیتی،

اقتصادی و بین‌المللی قابل توجهی مواجه است. قدرت در روسیه هنوز از فضای شوروی سابق کاملاً ننگسته است، اما از هم‌اکنون تبدیل شدن به قدرت انرژی، یکی از سویه‌های هویت بین‌المللی این کشور را تشکیل می‌دهد. روسیه در مقام جایگزین شوروی، ایفای نقش بین‌المللی را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داده و عضویت دائمی شورای امنیت، بازدارندگی هسته‌ای، قدرت نظامی و منابع وسیع انرژی را مبنای تبدیل خود به بازیگر شاخص جهانی تبدیل نموده است. به همین سبب شرایط موجود از روسیه قدرتی بینابین ساخته است که همزمان در دو حوزه قدرت‌های سنتی و قدرت‌های در حال ظهور، به سر می‌برد. جهان غرب هنوز روسیه را غیر و دگرهویی خود تلقی نموده و در تلاش است تا در مفهوم‌پردازی هویت بین‌المللی این کشور، اثرگذار باشد. طرح این نکته که روسیه به دلیل بحران‌های جمعیتی، نه قدرتی نوظهور بلکه قدرتی است که در صورت عدم نوسازی اقتصادی با افول مواجه خواهد شد، از همین نگاه سرچشمه گرفته است (Macfarlane, 2006).

برزیل هنوز در عرصه مبادلات تجاری و اقتصادی جهانی با دیگر اعضای بریکس قابل قیاس نیست، اما وسعت منابع طبیعی و منابع اقتصادی به این کشور اهمیت جهانی بخشیده است. برزیل از عوامل قدرت درخور توجه و نیز محیط پیرامونی مساعدتری برای مدیریت فرایند قدرت‌نمایی منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است. برنامه‌های توسعه اقتصادی این کشور نیز در وهله نخست به کسب موقعیت قدرت بزرگ در امریکای جنوبی معطوف شده است. به رغم آن که امریکای جنوبی برزیل محور، چالشی برای موقعیت امریکا محسوب شده و می‌تواند به افول جایگاه بین‌المللی این کشور مدد رساند، اما امریکایی‌ها براین باورند که فرایند قدرت‌یابی برزیل در چهارچوب نظم بین‌المللی موجود صورت گرفته و مدیریت‌پذیر است. برزیل به همراه افریقای جنوبی، تنها قدرت غیرهسته‌ای بریکس محسوب می‌شود (Sotero and Armijo, 2007).

افریقای جنوبی که آخرین عضو بریکس نیز محسوب می‌شود، از جایگاه متفاوت و بعضاً مناقشه‌انگیزی در میان دیگر اعضای این گروه‌بندی برخوردار است. این کشور اگرچه به عنوان قدرت اقتصادی شاخص قاره افریقا تنها عضو افریقای جنوبی بیست به شمار می‌رود، اما از حیث میزان قدرت اقتصادی و نظامی و تعداد

جمعیت، با دیگر اعضای بریکس همتراز نیست. از این منظر، عضویت در بریکس تنها به جایگاه اقتصادی محدود نبوده بلکه از مواضع اعضای آن در قبال نظام بین‌الملل هم اثر پذیرفته است. با این همه، افریقای جنوبی قدرت منطقه‌ای برخوردار از نفوذ دیپلماتیک و با امکان بازیگری بین‌المللی قلمداد می‌شود که در وهله نخست به اعتمادسازی منطقه‌ای و شکل‌دهی به قاره‌ای بر محور افریقای جنوبی، به عنوان سکوی فرافکنی قدرت این کشور در سطح نظام بین‌الملل می‌اندیشد. تحرکات دیپلماتیک افریقای جنوبی در نهادهای اقتصادی و سیاسی افریقایی و بین‌المللی، بر این واقعیت دلالت می‌ورزد.

کشورهای غربی و قدرت‌های مستقر، بیش از دیگران به تحلیل و ارزیابی فرایند قدرت‌یابی بریکس در نظام بین‌الملل پرداخته‌اند. با وجود این، بسیاری از تحلیل‌گران و پژوهشگران این حوزه توجه خود را بیش از چشم‌اندازها بر چالش‌های درون گروهی کشورهای عضو این گروه‌بندی معطوف ساخته و با اشاره به تنش‌ها، رقابت‌ها و اختلاف منافع ملی میان آنها نسبت به تداوم تفاهم و تبدیل بریکس به نهاد معتبر و توانمندی آن برای شکل‌دهی به نظم بین‌المللی، تردید روا داشته‌اند (Ladwig, 2012, Drezner, 2009).

بدیهی است بخشی از این تحلیل‌ها از بیم و نگرانی قدرت‌های سنتی از پیدایی گروه‌بندی رقیب و چالشگر نظم موجود، سرچشمه گرفته است؛ چه آن که بریکس در صورت همسویی و همگرایی در عرصه اقتصاد و سیاست بین‌الملل، می‌تواند به قدرت‌نمایی و نقش‌آفرینی در قبال تحولات جهانی پرداخته و جایگاه و مدیریت قدرت‌های مستقر و سنتی را به چالش کشاند. به همین سبب، برخی از مفسران اروپایی و امریکایی معتقدند منافع ملی کشورهای عضو بریکس، چنان با یکدیگر متفاوت است که امکان توافق میان آنها منتفی است. از این منظر کشورهای عضو بریکس، کشورهای نامتجانس بوده و از اشتراکات اندکی برخوردارند.

نظام‌های سیاسی و الگوهای توسعه اقتصادی متفاوت، پیشینه‌های تاریخی و تجربه‌های سیاست خارجی مختلف، اقتصادهای ناهمسان (تبدیل برزیل و روسیه به صادرکنندگان مواد خام و تکاپوی چین و هند درحوزه‌های تولید و خدمات)، منازعات و رقابت‌های منطقه‌ای هند، روسیه و چین در آسیا، نگرانی برزیل از رشد سرمایه‌گذاری

چین در امریکای لاتین و ناخرسندی روسیه از نفوذ چین در سبیری و سیاست‌های این کشور در زمینه انرژی، تلاش هند و برزیل برای عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل و تلاقی تجدیدنظرطلبی بین‌المللی آنها با مواضع چین و روسیه به عنوان قدرت‌های حافظ وضع موجود در این نهاد، حمایت روسیه، برزیل، هند و افریقای جنوبی از نظام بین‌الملل چندقطبی و گرایش ضمنی چین به جهان دوقطبی متشکل از امریکا و چین و منافع ناهمسان، مانع اتخاذ مواضع مشترک و سیاست‌های هماهنگ و رفتارهای جمعی این گروه‌بندی شده است (Ladwig, 2012).

نکته حائز اهمیت دیگر این است که سمت و سوی بین‌المللی آینده بریکس، از پرسش‌ها و ابهامات اصلی در مناظره‌های مربوط به جایگاه این گروه‌بندی در سیاست جهانی به شمار می‌آید. بریکس در حال حاضر اهتمام خود را به نهادینه‌سازی موقعیت اقتصادی نوظهور قدرت‌های عضو خود معطوف ساخته است و در این رهگذر به اصلاح نهادهای مالی و اقتصادی چندجانبه می‌اندیشد. به بیان دیگر، این گروه‌بندی هنوز از سیاست اقتصادی خارجی مشترک برخوردار نشده و در حوزه امنیت بین‌الملل نیز گام نهاده است. در حوزه نخست، اگرچه دولت‌های عضو به چالش با موقعیت دلار در بازارهای جهانی به میانجی سیاست مبادلات بدون دلار پرداخته‌اند، اما بیش از آن که خواهان ایجاد و جایگزینی ساختار حکمرانی بدیلی به جای نهادهای موجود مالی بین‌المللی باشند، عمدتاً از افزایش نقش‌آفرینی خود در این نهادها سخن به میان آورده‌اند (Drezner, 2009).

در عرصه نهادهای سیاسی بین‌المللی و خصوصاً سازمان ملل و نیز نهادهای تخصصی بین‌المللی، قدرت‌های نوظهور اندکی محتاطانه‌تر حرکت می‌کنند و هنوز اجماع کاملی در مورد نحوه اصلاح این ساختارها در میان آنها به وجود نیامده است. ارزیابی‌ها نشان می‌دهد چین و روسیه که هر دو عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد هستند، علاقه چندانی به اصلاح این ساختار ندارند. حال آن که افریقای جنوبی، برزیل و هند خود را واجد شرایط لازم برای نیل به عضویت دائمی شورای امنیت در صورت اصلاح این ساختار تلقی می‌نمایند. برخلاف دوران جنگ سرد، اینک نشانه‌هایی در دست است که بیانگر علاقمندی گروه غرب به اصلاح ساختار شورای امنیت است. در این گروه آلمان و ژاپن مهم‌ترین نامزدهای عضویت دائمی در شورای



امنیت هستند که می‌تواند موقعیت غرب را در این نهاد تحکیم بخشد.

در عرصه سیاست بین‌الملل، همه اعضای بریکس سیاست خارجی خود را دستیابی به ظرفیت‌های توسعه‌ای و فناورانه در محیطی صلح‌آمیز معطوف ساخته‌اند. این کشورها از توسعه صلح‌محور جانبداری نموده و از تجارب سده‌های گذشته آموخته‌اند که منازعه، مناقشه و جنگ با سایر قدرت‌های بزرگ، راه‌حل مناسبی برای افزایش قدرت در عرصه جهانی نیست. در حالی که در فضای صلح‌آمیز بین‌المللی، می‌توان از امکانات حریف برای افزایش ظرفیت‌های خود بهره گرفت.^(۱)

قدرت‌های نوظهور، به رغم برخی اشتراکات با موانع و مسائل سیاسی درخور توجهی نیز مواجه هستند که مانع همگرایی تمام‌عیار آنها می‌شود. این قدرت‌ها علی‌رغم این که در صحنه‌های منطقه‌ای و جهانی از نفوذ درخور اعتنایی برخوردار شده‌اند، اما هنوز در فرایند استقرار قطعی و نهادینه‌سازی موقعیت جدید خود، با چالش‌های جدی مواجه بوده و تمام قدرت اقتصادی آنها به قدرت سیاسی و ژئوپولیتیکی و نفوذ منطقه‌ای و جهانی ترجمه نشده است. به همین دلیل، اعضای بریکس هنوز از امکان پیشبرد منافع خود متناسب با موقعیت اقتصادی‌شان در نظام بین‌الملل، برخوردار نشده‌اند.

اعضای بریکس دارای قدرت اقتصادی و وزن سیاسی همسانی نیستند. تمایزات درون‌گروهی از ویژگی‌های بریکس محسوب می‌شود. میراث‌های فرهنگی، سنت‌های تاریخی، تجربیات بین‌المللی، هویت‌های جغرافیایی و نظام‌های اقتصادی و سیاسی مختلف، الگوهای متفاوت توسعه، نرخ‌های رشد و درآمد سرانه ناهمسان و هویت‌های جغرافیایی گوناگون از آن جمله‌اند. وانگهی به لحاظ سیاست بین‌المللی، برخی از این قدرت‌ها عضو دائمی شورای امنیت و گروه هشت و برخی نمادهای سنتی جنوب و کشورهای در حال توسعه و نهادهای بین‌المللی مانند غیرمتعهدها و گروه ۷۷ به شمار می‌روند.

با توجه به ملاحظات پیش گفته، رقابت‌های درون‌گروهی بریکس را نمی‌توان نادیده انگاشت. هند و برزیل پیش‌تاز گروه چهار (هند، برزیل، آلمان و ژاپن) بوده و به پی‌جویی عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل پرداخته‌اند، اما چین به دلیل رقابت‌های تاریخی با هند، از نوعی سیاست تثبیت وضع موجود در این زمینه

جانبداری نموده و علاقه‌ای به عضویت هند و زمینه‌سازی برای عضویت ژاپن نشان نداده است. چین همزمان در آسیای مرکزی با روسیه و در اقیانوس هند با هند، به رقابت بر سر گسترش حوزه نفوذ پرداخته است. از این حیث، این گروه‌بندی از کشورهای متفاوت و متعلق به طیف‌های چندگانه شکل گرفته است. با این همه بریکس نامی بدون محتوا نبوده و در مقام نخستین ابتکار جهان غیرغربی در دوران پساجنگ سرد، به ایفای نقش در فرایند جابجایی قدرت و شکل‌دهی به نظام چندقطبی و چندمرکزی، چشم دوخته است.

بریکس که اینک فرایند هویت‌سازی بین‌المللی را طی می‌نماید، در گذار قدرت‌های نوظهور به نظام بین‌الملل نقش‌آفرین است. از فردای بحران اقتصادی، افزون‌بر اقبال نسبی قدرت‌های سنتی به بهره‌جستن از ظرفیت‌های این گروه‌بندی به ویژه در عرصه اقتصادی، اعضای بریکس نیز با نهادهای سازمانی امکانات خود درصدد ارتقاء موقعیت بین‌المللی آن برآمده‌اند. به نظر می‌رسد نهادهای چندجانبه بین‌المللی، چهارچوب قدرت‌نمایی تدریجی این گروه‌بندی را تشکیل خواهند داد. بدین‌سان نوعی تجدید نظرطلبی ضمنی و ناخرسندی از ساختار فعلی نظام اقتصادی و پولی - مالی بین‌المللی، یکی از مولفه‌های بارز گرایش‌های سیاست خارجی این قدرت‌ها را تشکیل می‌دهد (Macfarlane, 2006).

بحران مالی و سپس بحران اقتصادی جهانی، نقطه عطف و فصل جدیدی در قدرت‌نمایی قدرت‌های نوظهور در حوزه اقتصاد جهانی پدید آورد. اثرپذیری کمتر این اقتصادها از پیامدهای بحران مزبور به ارتقاء جایگاه آنها در اقتصاد جهانی مدد رسانده و زمینه درخواست قدرت‌های سنتی از قدرت‌های نوظهور را برای نقش‌آفرینی در مدیریت پیامدهای این بحران، فراهم آورد. یکی از آثار این بحران ایفای نقش اقتصادهای بریکس در بازسازی ثبات مالی جهانی و زمینه‌سازی برای تقویت جایگاه آنها در نهادهای اقتصادی و مالی چندجانبه و بین‌المللی است که آثار آن بر روند جابجایی قدرت و بازتعریف نظم جهانی، انکارناپذیر است. (Germain, 2009)

تحت‌الشعاع قرارگرفتن مناظره‌های پیشین مربوط به چشم‌انداز سیاست بین‌الملل در دوره انتقالی و به ویژه روایت تک‌قطبی آن و رواج پر دامنه و گسترده

تعیر «چندقطبی شدن»^۱ نظام جهانی و پیش‌بینی کاهش نسبی قدرت بازیگران سنتی جهان غرب، گویای افزایش قدرت و نفوذ بازیگران نوظهور بوده است. بنابراین، بحران مالی و اقتصادی جهانی، فصل جدیدی در روند قدرت‌نمایی آنها گشود. قدرت‌های عضو بریکس از فردای این بحران با تشدید همکاری سیاسی با یکدیگر، درصدد اثرگذاری بر سیاست و اقتصاد جهانی برآمدند. همزمان اشاعهٔ نهادهای چندجانبه و بین‌منطقه‌ای و جایگزینی غیررسمی گروه بیست به جای گروه هفت، به عنوان مهم‌ترین نهاد همکاری اقتصادی بین‌المللی، پیامد بحران اقتصادی و نشانه جابجایی ژئوپولیتیکی شاخص از غرب و اقیانوس اطلس به شرق و اقیانوس آرام است. بحران اقتصادی و روندهای پیاپی آن، به نهادینه شدن جایگاه قدرت‌های نوظهور شتاب بخشید (Renard, 2009).

با وجود این، اگرچه پیدایی گروه بیست فضای مساعدی برای نقش‌آفرینی بیش‌تر قدرت‌های نوظهور در ساختارهای «حکمرانی اقتصادی جهانی»^۲ ایجاد نمود و امکانی برای تحول و بازتعریف روابط میان قدرت‌های سنتی و قدرت‌های نوظهور از رهگذر اصلاح نهادهای مالی بین‌المللی و انطباق آنها با شرایط نوپدید به وجود آورد، اما قدرت‌های سنتی به رغم درخواست مساعدت و نقش‌آفرینی قدرت‌های نوظهور برای مدیریت بحران، به شدت با افول موقعیت و واگذاری نقش بلامنازع و دیرین خود به بازیگران جدید و ایجاد موازنه در مناسبات اقتصادی جهانی مخالفت ورزیدند. عدم آمادگی گروه هفت برای چشم‌پوشی از جایگاه خود در نهادهای چندجانبه بین‌المللی، نماد این مخالفت‌جویی محسوب می‌شود. این امر موجب شده است تا توجه قدرت‌های نوظهور به امکانات و گزینه‌های ملی و منطقه‌ای معطوف شود (Chin, 2010). بریکس هنوز در آغاز قدرت‌یابی بوده و به تمهید مقدمات نقش‌آفرینی در اقتصاد و سیاست بین‌الملل می‌اندیشد. این گروه‌بندی طی اجلاس‌های دوره‌ای خود در کشورهای عضو از دسامبر ۲۰۰۹ مسکو تا مارس ۲۰۱۲ دهلی‌نو، با طرح طیفی از موضوعات اقتصادی و سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی، گام‌های نخست را در این زمینه‌ها برداشته است. به نظر می‌رسد اعضای بریکس به تدریج در پی نهادینه‌سازی

1. Multipolarization

2. Global Economic Governance

پیوندهای خود از طریق طرح موضوعاتی نظیر تاسیس دبیرخانه دائمی، شکل‌دهی به بانک توسعه، ایجاد بازار بورس، افزایش حجم مبادلات تجاری فیما بین، حذف موانع سرمایه‌گذاری، همکاری در زمینه‌های امنیت دریایی و امنیت انرژی و نیل به مواضع مشترک در قبال مباحث، بحران‌ها و چالش‌های جهانی برآمده‌اند.

شایان یادآوری است که دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی بریکس با مواضع قدرت‌های مستقر همسویی کامل نداشته و تفاوت‌های مشهودی در این زمینه به چشم می‌خورد. اعضای این گروه‌بندی عمدتاً بر ضرورت گفت‌وگو و روش‌های صلح‌آمیز برای حل بحران‌های بین‌المللی تأکید ورزیده‌اند. تلاش برای پیشبرد مباحثی نظیر نوسازی، شفافیت و برابری جویی در عرصه نهادهای اقتصادی و مالی چندجانبه به موازات رایزنی و همکاری در زمینه امنیت بین‌الملل و اصلاح ساختار نهادهای حکمرانی جهانی، جملگی نشانه‌های تکاپوی افزایش دامنه و امکان قدرت‌نمایی اقتصادی، اثرگذاری سیاسی و بازیگری بین‌المللی این گروه‌بندی است. در همین رهگذر کشورهای عضو به موازات انتقاد از سیاست‌های قدرت‌های سنتی در قبال بحران مالی جهانی، خواهان اصلاح نهادهای اقتصادی و مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و اصلاح رویکرد نهادهای سیاسی بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل شده‌اند.

بازتوزیع نقش، نفوذ و قدرت در حوزه‌های مختلف نظام بین‌الملل، خواست مشترک اعضای بریکس را تشکیل می‌دهد. همه کشورهای عضو این گروه‌بندی از نقش‌آفرینی و کسب نفوذ بیشتر در سیاست و امور جهانی جانبداری می‌نمایند. در این رهگذر، همکاری چین و روسیه در سازمان همکاری شانگهای، تنش‌زدایی منطقه‌ای و همسویی سیاسی نسبی چین و هند، نقش‌آفرینی مشترک هند و برزیل در پیدایی گروه بیست به عنوان مظهر ائتلاف کشورهای جنوب، تقویت پیوندهای هند و برزیل و افریقای جنوبی و مانند آن، جملگی نشانه رقابت و چالش این گروه‌بندی با قدرت‌های مستقر، روند چندقطبی شدن نوظهور و نوعی تجدیدنظرطلبی نظام‌مند است (Hurrell, 2006: 2).

۴. نسبت قدرت‌های سنتی و قدرت‌های نوظهور

یکی از مولفه‌ها و متغیرهای مهم در شکل‌دهی به نظام بین‌الملل دوره پس‌انتقالی،

نحوه تعاملات یعنی واگرایی و یا همگرایی قدرت‌های سنتی و مستقر با قدرت‌های نوظهور خواهد بود. تردیدی نیست که نوع نسبت میان آنها با آینده نظام بین‌الملل پیوند یافته است. قدرت‌های سنتی که در دوران معاصر کانون اصلی نظام بین‌الملل را تشکیل داده‌اند، اینک نوعی افت نسبی و میزانی از فرسایش تدریجی را تجربه می‌نمایند. قدرت‌نمایی قدرت‌های نوظهور و بحران اقتصادی جهان غرب، به این فرایند شتاب بیشتری بخشیده است. اگرچه اقتصاد به عرصه جابجایی قدرت‌های نوظهور و قدرت‌های سنتی تبدیل شده است، اما تنها سویه فرایند مرکزیت‌زدایی از قدرت‌های سنتی و جابجایی قدرت جهانی را تشکیل نمی‌دهد. این روند همزمان آثار ژئوپولیتیکی داشته و نظم بین‌المللی مبتنی بر چیرگی اقتصادی و نظامی غرب را در دوران معاصر به چالش کشانده است.

به نظر می‌رسد طی چند دهه آتی، فرایند انتقال و یا جابجایی قدرت از مهم‌ترین شاخصه‌های سیاست جهانی و از عوامل تعیین‌کننده در روابط قدرت‌های سنتی و قدرت‌های نوظهور خواهد بود. وانگهی نقش و جایگاه پیشین قدرت‌های سنتی در سایه این چرخش قرار گرفته و آنها دیگر از موقعیت بلامنازعی در عرصه نظام بین‌الملل برخوردار نخواهند بود؛ زیرا در صورت تداوم روندهای کلان جاری، قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور می‌تواند با مساعدت به بازتوزیع قدرت و کاهش سهم نسبی قدرت‌های سنتی از قدرت جهانی، زمینه توجه بیشتر به دیدگاه‌های قدرت‌های در حال شدن را فراهم آورد. به همین سبب مناظره جاری پیرامون جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل هم عمدتاً در چهارچوب این پرسش صورت می‌پذیرد که آیا قدرت‌های نوظهور به انطباق با نظام بین‌الملل پرداخته و با آن همگرا خواهند شد و یا به واگرایی گرایش یافته و نظم موجود را به چالش خواهند کشاند؟ پیش‌بینی‌ها و گمانه‌زنی‌های مختلفی در این زمینه صورت گرفته است. دو سنت نظری غالب روابط بین‌الملل یعنی سنت‌های لیبرالی و رئالیستی، از دو چشم‌انداز متفاوت درباره این موضوع جانبداری نموده‌اند. لیبرال‌ها از انطباق و همگرایی قدرت‌های نوظهور و رئالیست‌ها از واگرایی و چالشگری آنها با نظام بین‌الملل سخن رانده‌اند. با این همه، طیف دیگری نیز به طرح امکان اتخاذ گزینه سومی از سوی قدرت‌های نوظهور یعنی شکل‌دهی به نظام بین‌الملل موازی از سوی این قدرت‌ها، در فراسوی منازعه و یا همسویی با نظم موجود

پرداخته‌اند (Barma, Ratner and Weber, 2007).

مهم‌ترین وجه مشترک قدرت‌های نوظهور، نگاه تجدیدنظرطلبانه نسبی همه آنها به توزیع قدرت، نفوذ و نقش و آرایش حاکم بر نظام بین‌الملل است؛ زیرا اعضای این گروه‌بندی هریک به میزانی و با دیدگاهی از وضع موجود نظام بین‌الملل و شیوه توزیع نقش و نفوذ و قدرت در آن ناخرسند می‌نمایند و در این رهگذر، با برخی نوسانات به ایفای نقشی متناسب با وزنه اقتصادی و نفوذ ژئوپولیتیکی خود می‌اندیشند. این امر، اقبال به بازنگری نظم اقتصادی جهان را در پی داشته است. جانبداری از چندجانبه‌گرایی، اصلاح نهادهای اقتصادی بین‌المللی به منظور افزایش سهم و آراء قدرت‌های نوظهور در نهادهای اقتصادی و مشارکت در مدیریت و حکمرانی جهانی از نمادهای عینی فراخوان بین‌المللی این قدرت‌ها در مرحله فعلی است. طرح مضامینی مانند بازتوزیع قدرت جهانی و ارتقاء همکاری جنوب - جنوب، نمایانگر نقدهای هنجاری این قدرت‌ها بر نظم موجود است.

با این همه، کشورهای مزبور تنها در سویه‌ای از قدرت با یکدیگر شباهت دارند. هند، برزیل و افریقای جنوبی در قیاس با چین و روسیه که قدرت‌های هسته‌ای و عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل می‌باشند، هنوز قدرت‌های نامستقر در نظم بین‌المللی محسوب شده و در حاشیه جهان غرب به سر می‌برند و میان دو گزینه تجدیدنظرطلبی و حفظ وضع موجود، در نوسان هستند. از این رو، اگرچه کارنامه تحرکات بین‌المللی بریکس گویای این نکته است که اعضای این گروه‌بندی متناسب با شرایط نظام بین‌الملل و موقعیت خود در آن، از طیفی از گزینه‌ها یعنی از همگرایی تا واگرایی پیروی نموده‌اند، اما نوع سمت‌گیری آینده آنها در شکل‌دهی به نظم بین‌المللی و تداوم وضع موجود و یا جابجایی بنیادی قدرت‌ها نقش‌آفرین خواهد بود.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر در پاسخ به این پرسش که قدرت‌های نوظهور چه نقشی در نظام بین‌الملل انتقالی ایفا می‌نمایند؟ به طرح این فرضیه پرداخت که این قدرت‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به ساختار قدرت در نظام بین‌الملل پساانتقالی ایفا می‌نمایند. بر مبنای یافته‌های این مقاله، قدرت‌های نوظهور به‌رغم موانع و چالش‌های

ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی موجود، اینک فرایند هویت‌سازی بین‌المللی را طی می‌کنند که فرجام آن نقش‌آفرینی در جابجایی قدرت و بازتوزیع نقش و نفوذ در حوزه‌های مختلف نظام بین‌الملل خواهد بود.

تردیدی نیست که قدرت‌های نوظهور، یکی از واقعیت‌های مهم نظام بین‌الملل دوره انتقالی محسوب می‌شوند. قدرت‌یابی این بازیگران از آغاز سده بیست‌ویکم و به ویژه از هنگام بروز بحران مالی و اقتصادی جهانی، به یکی از روندهای کلان اقتصاد و تجارت بین‌المللی تبدیل شده است. قدرت‌های نوظهور اگرچه به مناطق جغرافیایی مختلف تعلق دارند، اما به دلیل برخورداری از اشتراکات متعدد، اینک در قالب گروه‌بندی بریکس گام‌های بلندی را برای نهادینه‌سازی نقش و حضور جهانی خود برداشته‌اند. به‌رغم آن که بریکس مفهومی نابسنده برای توصیف قدرت‌های نوظهور به شمار می‌رود و برای نیل به مفهومی تمام‌عیار و تصویری گویا جهت فهم قدرت‌های نوظهور و رفتار آنها در نظام بین‌الملل به مقولات مفهومی و چهارچوب‌های تحلیلی و رهیافت‌های نظری متفاوتی نیاز است، اما این مفهوم از بسامد گسترده‌ای در ادبیات بین‌الملل برخوردار شده است و شکل‌دهی به ائتلافی با این عنوان از سوی قدرت‌های نوظهور، همزمان نشانگر اثرگذاری نظریه و مفهوم‌سازی بر واقعیت است. از سوی دیگر، بریکس مقوله غیرایدئولوژیک بوده و با گروه‌بندی‌های ایدئولوژیک سستی اقتصاد و سیاست جهانی، تمایز دارد. به نظر می‌رسد قدرت‌های نوظهور نیز با توجه به سرشت پرابهام، سیال و پیچیده حاکم بر دوران انتقالی نظام بین‌الملل، به این مقوله اقبال نشان داده و در پی عینیت بخشیدن به آن برآمده‌اند.

نکته حائز اهمیت دیگر این است که این قدرت‌ها هنوز استقرار کامل نیافته و باتوجه به سرشت و ماهیت فرایندی قدرت‌یابی آنها، در حال حاضر نمی‌توان تصویر کاملاً روشنی از نسبت این قدرت‌ها با نظام بین‌الملل ترسیم نمود. به بیان دیگر، قدرت‌های نوظهور علی‌رغم آن که هم در عرصه منطقه‌ای و هم در صحنه جهانی از نفوذ درخور اعتنایی برخوردار شده‌اند، اما هنوز به دلیل تشتت درونی و شرایط بین‌المللی نامساعد، قطب مقابل و یا موازنه‌گر را در برابر قدرت‌های سستی تشکیل نمی‌دهند. این قدرت‌ها در فرایند استقرار قطعی و نهادینه‌سازی موقعیت جدید خود با چالش‌هایی مواجه بوده و قدرت اقتصادی آنها به قدرت سیاسی و

ژئوپولیتیکی تمام‌عیار ترجمه نشده است؛ از این رو در حال حاضر مهم‌ترین چالش بریکس، نیل به هویت مشترک است. این گروه‌بندی در غیاب تعریف هویت روشنی از فلسفه وجودی و اهداف خود، از امکان چندانی برای شکل‌دهی به روندهای آینده و اثرگذاری بر معادلات جهانی برخوردار نخواهد بود.

با وجود این، به رغم آن که ادبیات روابط بین‌الملل در جهان غرب با اشاره به فقدان پیوستگی و انسجام قدرت‌های نوظهور درصدد است تا در امکان تبدیل شدن بریکس به واحد سیاسی و اقتصادی تردید روا دارد، اما به نظر می‌رسد با وجود چالش‌های مشهود پیش روی اعضای این گروه‌بندی، عواملی مانند نگرش‌های بین‌المللی و پیوندهای اقتصادی، امکانات لازم را برای همکاری آنها فراهم آورده است. بریکس در مقام مهم‌ترین نماد قدرت‌های نوظهور، در حال حاضر دو فرایند همزمان هویت‌سازی و نهادسازی را به منظور تقویت موقعیت و افزایش امکان اثرگذاری خود در عرصه تجارت و اقتصاد بین‌الملل، در دستور کار قرار داده است. تردیدی نیست که این دو فرایند با دشواری‌ها و چالش‌های درون‌گروهی و بین‌المللی پرنوسانی همراه بوده و چشم‌انداز بازیگری و نقش‌آفرینی بین‌المللی این گروه‌بندی، به تحقق این دو فرایند مکمل گره خورده است. گذار بریکس از حوزه اقتصادی و مالی و تبدیل آن به مفهومی رایج در سیاست بین‌الملل، نمایانگر تکاپوی این گروه‌بندی جهت تحقق فرایندهای مزبور است.

در مجموع به نظر می‌رسد جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل فرایندی طولانی خواهد بود، اما روشن است که یکی از زمینه‌ها و سویه‌های ژئوپولیتیکی این فرایند، نقش‌آفرینی قدرت‌های نوظهور است. نهادینه شدن جایگاه بین‌المللی قدرت‌های نوظهور و مشخصات نظام بین‌الملل در دوران گذار، در این رهگذر نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و به رفتارهای این قدرت‌ها میان گزینه‌های «واگرایی و چالشگری نظم موجود»، «همگرایی و انطباق با آن» و یا «همگرایی به موازات واگرایی»، جهت خواهد بخشید. با این همه هیچ نظم مطلوبی نمی‌تواند در غیاب غلبه بر نارسایی‌ها و کاستی‌های نظم موجود، تکوین یابد. نظم جهانی آینده تنها زمانی می‌تواند توجهات جهانی را برانگیزد که از سنت استثناگرایی سیاسی موجود گسسته و خواسته‌ها و مطالبات جامعه جهانی را نمایندگی کند.

یادداشت‌ها

۱. رجوع شود به اسناد پایه روابط خارجی کشورهای عضو بریکس، از جمله سند چشم‌انداز ۲۰۲۵ سیاست خارجی چین و سند ۲۰۲۲ روسیه.



منابع

- Barma, Nazneen, Ratner, Ely and Weber, Steven. 2007. A World without the West, **The National Interest**, July/August 2007.
- Brzezinski, Zbigniew & Mearsheimer, John J. 2005. "Clash of the Titans", **Foreign Policy**, Jan/Feb, Issue 146.
- Cox, R. and Sinclair, T (eds). 1996. **Approaches to World Order**, Cambridge University Press, Cambridge.
- Drezner, W. Daniel. June 2009. "Loose BRICs", **The National Interest**.
- Flemes, Daniel. 2010. **Regional Leadership in the Global System: Ideas, Interests and Strategies of Regional Powers**, Farnham, Ashgate.
- Germain, Randall. 2009. "Financial Order and World Politics: Crisis, Change and Continuity", **International Affairs**, 85:4.
- Glosny Michael A. 2010. China and the BRICs: A Real (but Limited) Partnership in a Unipolar World, **Polity**, Vol. 42, No. 1.
- Hurrell, Andrew. 2006. Hegemony, Liberalism and Global Order: What Space for Would-be Great Powers?, **International Affairs**, 82:1.
- Hurrell, Andrew and Sengupta, Sandeep. 2012. Emerging Powers, North-South Relations and Global Climate Politics, **International Affairs**, 88: 3.
- Kagan, Robert. 2012. **The World America Made**, New York, Knopf.
- Ikenberry, John. 2008. "The Rise of China and the Future of the West", **Foreign Affairs**, 87: 1.
- Praghan, Jaya Prakash and Lazaroiu, George. 2011. "Rise of Emerging Economies: An Introduction", **Economics, Management, and Financial Markets**, Vol. 6:1.
- Ladwig, Walter. 2012. "An Artificial Bloc Built on a Catchphrase", **International Herald Tribune**, March.
- Chin, Gregory T. 2010. The "Emerging Powers, Self-insuring and Regional Insulation", **International Affairs**, 86: 3.

- Hurrell, Andrew. 2006. "Liberalism and Global Order: What Space for Would-be Great Powers?" *International Affairs*, 82: 1.
- Hurrell, Andrew. 2007. "One world? Many Worlds? The Place of Regions in the Study of International Society", *International Affairs*, 83:1.
- Katzenstein, Peter J. 2005. *A World of Regions: Asia and Europe in the American Imperium*, New York, Cornell University Press.
- Macfarlane, S. Neil. 2006. "The 'R' in BRICs: Is Russia an Emerging Power?", *International Affairs*, 82: 1.
- Narlikar, Amrita. 2006. "Peculiar Chauvinism or Strategic Calculation?", *International Affairs*, 82: 1.
- Nolte, Detlef. 2010. "How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Research Topics", *Review of International Studies*, 36.
- Renard, Tomas. 2009. "The Coming Order: Strategic and Geopolitical Impacts of the Economic Crisis", *World Politics Review*, Vol. 1, No. 3.
- Renard, Thomas. 2010. "G20: Towards a New World Order", *Studia Diplomatica*, Vol. LXIII, No. 2.
- Roberts, Cynthia. February – March 2011. "Building the New World Order BRIC by BRIC", *The European Financial Review*.
- Schoeman, Maxi. 2000. "South Africa as an Emerging Middle Power", *African security Review*, Vol. 9, No. 3.
- Shaw, M. Timothy, Cooper, Andrew F. and Antkiewicz, Agata. 2007. "Global and/or Regional Development at the Start of the 21st Century? China, India and (South) Africa", *Third World Quarterly*, 28:7.
- Sotero, Paulo and Armijo, Leslie Elliott. 2007. "Brazil: TO Be or Not to Be a BRIC?", *Asian Perspective*, Vol. 31, No. 4, Winter.
- Subacchi, Paola. 2008. "New Power Centres and New Power Brokers: Are They Shaping a New Economic Order?", *International Affairs*, 84:3.
- Wilson, Dominic and Purushothaman, Roopa. 2003. "Dreaming with the BRICs: The Path to 2050", *Global Economics Paper*, No. 99, New York: Goldman Sachs, Oct.
- Young, Alasdair R. 2010. "Perspectives on the Changing Global Distribution of Power: Concepts and Context", *Politics*, Vol.30, December.